

اهل حديث

اهل حدیث

اهل حدیث (در برابر اصحاب رأی) فرقه ای از اهل سنت با اندیشه ظاهرگرایی و اکتفا به حدیث در فهم و استنباط شریعت، هستند. ایشان کسانی هستند که در گردآوری حدیث می کوشند و در استنباط احکام از نصوص بیرون نمی شوند و از قیاس می پرهیزند. این تعبیر بر محدثان حجاز، یاران مالک بن انس، یاران شافعی، سفیان ثوری، احمد حنبل و داود اصفهانی اطلاق می گردد. در این مقاله دانشنامه ای به تفصیل راجع به اصحاب حدیث بحث و بررسی صورت می گیرد.

فرقه ای از اهل سنت با اندیشه ظاهرگرایی و اکتفا به حدیث در فهم و استنباط شریعت، در برابر اصحاب رأی

اصحاب یا اهل حدیث کسانی هستند که در گردآوری حدیث می کوشند و در استنباط احکام از نصوص بیرون نمی شوند و از قیاس می پرهیزند. این تعبیر بر محدثان حجاز، یاران مالک بن انس، یاران شافعی، سفیان ثوری، احمد حنبل و داود اصفهانی اطلاق می گردد. [1]

تعبیر اصحاب یا اهل حدیث را با سه کاربرد می توان یافت:

1. اصحاب حدیث نخستین تدوین گران حدیث نبوی هستند. در پی آزاد شدن گزارش و تدوین حدیث در روزگار عمر بن عبدالعزیز (حک: 99-101 ق.) وی به کار گزارانش در مدینه دستور داد کسانی به گردآوری و تدوین حدیث نبوی پردازند. [2] این افراد که در عرصه حدیث و شناخت آن کوشیدند، به تدریج به دلیل همین اهتمام، به اصحاب حدیث [3] یا اهل حدیث و آثار [4] شناخته شدند. البته این تعبیر بر گروهی ویژه اطلاق نمی گشت. [5] با توجه به تدوین حدیث، در مباحث نظری، نزدیکی معنایی اصطلاحات محدث، حافظ و اصحاب حدیث بررسی می شد. [6]

گزارش و ضبط حدیث که فضیلتی پر ارج تلقی می گشت، اهل حدیث را وامی داشت تا در پاسداری از حدیث توصیه هایی بنمایند. [7] اهل حدیث برای سامان دهی اصول و مبانی اسناد حدیثی به عباراتی چون «الاسناد من الدین»، «الاسناد سلاح المؤمن» [8] و «إِنَّمَا الدِّينُ بِالْأَثَارِ لَيْسَ بِالرَّأْيِ» [9] متوسل می شدند و شناخت اسناد را تنها راه دستیابی به احکام شرعی تلقی می نمودند. [10] این تعابیر ویژه گزارش حدیث نبود؛ بلکه شامل بررسی های رجالی و شناخت راوی ثقه از مجهول و ضعیف نیز می شد. [11] اصحاب حدیث، افزون بر تدوین حدیث، به تطبیق حدیث بر قرآن (عَرْض) و پژوهش در علل، معانی، اختلاف و مشکلات احادیث و سنجش معیارهای محدثان نیز توجه داشتند. [12] آنان خود را حافظان حدیث و سنت نبوی و پاسداران شریعت می دانستند. [13] حتی برخی به صراحت نوشتند در میان فرقه های اسلامی، به پشتوانه حدیث افتراق امت، اهل حدیث مصداق فرقه ناجیه اند. [14] در برابر، مخالفان درباره اصحاب حدیث عنوان حشوویه، مجبره و مجسمه به کار برده اند. [15]

از روزگار صحابه، در مسجدالنبی حلقه های درس و بحث فقه و حدیث برقرار بود و کسانی چون ابی بن کعب، ابوهریره، ابن عمر (م. 73 ق.) و سعد بن مالک هسته نخستین مباحث حدیثی در مدینه را تشکیل می دادند. در مکه نیز مجلس ضبط و روایت و تدوین حدیث، به ابوهریره، ابن

عباس (م.68ق.)، ابن عمر، ابوسعید خدری (م.74ق.) جابر بن عبدالله (م.78ق.) و عایشه (م.57ق.) تعلق داشت. [16] در روزگار تابعین، این فعالیت علمی حدیثی تداوم یافت و این سنت های تدریسی، حلقات درس و مجالس حدیث به مثابه میراث خانوادگی به شاگردان نوجوان منتقل شد. [17] کسانی چون مسروق بن آجدع همدانی (م.64ق.)، علقمه نخعی (م.62ق.)، آسود بن یزید (م.75ق.)، سعید بن جبیر (م.94ق.) و عامر شعبی (م.102ق.) از مشهورترین تابعان و پایه گذاران مکتب حدیث عراق بودند و خود را به بهره وری از دانش صحابه حجاز پایبند می دانستند. [18] در مراحل بعد، کسانی مانند عبدالملک جریح (م.150ق.)، ابن اسحق (م.151ق.)، معمر راشد (م.153ق.)، اوزاعی (م.157ق.)، سفیان ثوری (م.161ق.)، عبدالله مبارک (م.181ق.)، وکیع جراح (م.197ق.) و سفیان عیینه (م.197ق.) در گزارش حدیث اهتمام داشته و از اصحاب حدیث نام گرفته اند. [19] نتیجه این روند، شکل گرفتن مجامع روایی مهم چون المصنف ابن ابی شیبه، موطأ مالک، مسند شافعی و کتاب های حدیثی اهل عراق بود. مردمان شهرهای دور دست، برای فراگیری حدیث به حجاز می آمدند و از سفیان عیینه در مکه و مالک انس در مدینه بهره حدیثی می بردند. به این ترتیب، تدوین حدیث مراحل گوناگون را پشت سر نهاد تا در دوران احمد بن حنبل (م.241ق.) به تکامل رسید. [20]

2. اصحاب حدیث به کسانی اطلاق می گردد که به ظاهر احادیث اکتفا می کنند [21] و در برابر اهل رأی که از ظاهر الفاظ بیرون شده، به تأویل رو می آورند، قرار دارند. اهل حدیث، ارزش پرهیز از تأویل را به آیه 7 سوره آل عمران مستند کرده، از مشرب خود دفاع می کنند. [22] آن ها با نگارش آثار گوناگون به رد تأویل پرداخته، باورداران تأویل را نقد کردند. [23] به باور اهل حدیث، این روش از حدیث گرایی با اجتهاد منافاتی ندارد؛ به این معنا که اصحاب حدیث هم اجتهاد می نمودند و هم از ظاهر نصوص بیرون نمی شدند. [24] مدافعان اهل حدیث ضمن اشاره به ضرورت اجتهاد، معتقدند که حدیث گرایان در حد میانه افراط اهل رأی و تفریط اهل ظاهر قرار دارند. [25]

3. سومین کاربرد این اصطلاح که اهل حدیث بیشتر با آن شناخته می شوند، این است که اصحاب حدیث در استنباط احکام شرعی منابع خود را به کتاب و سنت منحصر کرده، به نقش عقل در استنباط شریعت اعتنایی نداشتند. [26] به همین سبب، اصحاب حدیث را «اهل ظاهر» خوانده اند. [27] بر پایه همین کاربرد، ابوحاتم رازی، منکران قیاس و رأی و پیروان حدیث نبوی و روایات صحابه و تابعین را اصحاب حدیث خوانده است. [28] در برابر اصحاب حدیث، رأی-گرایان دریافت های عقلی خود را در استنباط احکام دخالت می دهند و از این رو به اهل قیاس نام بردارند. [29] در توصیفی دیگر، اصحاب قیاس چون در تبیین مشکلات حدیث یا موضوعاتی که حدیثی درباره آن نیامده، به رای خود رجوع می کنند، به اصحاب رای نام بردار شدند. [30] از لحاظ مفهومی، رأی در این کاربرد شامل نظر مخالف نص، گمان پردازی در دین، سخنان اهل بدعت، و تمسک جستن به قیاس و استحسان است. [31] شاید برای مخالفت مطلق با رأی است که گاه در اصطلاح، اهل حدیث را در تقابل با اهل بدعت تعریف می کنند. [32] مخالفت اصحاب حدیث با دانش کلام، در جهت بی اعتنایی آن ها به عقل ارزیابی شده است. [33]

برای دوری از رأی و قیاس، گاه اصطلاح سلف را به حدیث گرایانی چون مالک انس (م.179ق.)، سفیان ثوری (م.161ق.)، احمد حنبل (م.241ق.)، و داود بن علی اصفهانی (م.270ق.) اطلاق کرده اند؛ با این توجیه که اینان بر طریق متقدمان رفته و تابع آن ها بوده اند. [34]

در باره پراکندگی جغرافیایی اهل حدیث، گزارش های گوناگون در دست است. گویند عراقیان به رأی؛ و اهل حجاز به حدیث گرایش داشتند. [35] حنبلیان با این که بیشتر اهل حدیث را تشکیل می دادند، در عمل کمتر توانستند غلبه سیاسی مذهبی بیابند. [36] در گزارشی دیگر به رؤسای اصحاب حدیث در مناطق مهم اشاره کرده و گفته اند که حمیدی در حجاز و احمد حنبل

در عراق و اسحق راهویه در خراسان، سه ضلع اصلی مدافعان حدیث و سنت بودند و کسی توان غلبه بر آن‌ها را نداشت.[37]

ایراد بیشتر حدیث‌گرایان بر اهل رأی این است که اصحاب رأی افزون بر به کارگیری قیاس، در آرای خود سخت اختلاف دارند و در هر مسئله، بر مذهبی ویژه هستند و نظر دیگر متکلمان را نفی می‌کنند.[38] نقد دیگر این است که اختلاف‌های اصحاب رأی تنها در فروع و سنن و آداب نیست؛ بلکه در توحید و صفات و آخرت و دیگر معارف دینی نیز دچار تشتت و اختلاف هستند.[39] همچنین اهل حدیث برای نقد نگرش رأی‌گرایان به حدیث لقاح نخل که به مفهوم ظن و گمان به کار رفته، استناد کرده‌اند و بر آنند که نباید آن را در معارف و مسائل شرعی به کار برد.[40]

اهل حدیث در مخالفت با رأی‌گرایی و دانش کلام، حتی بر ضد اشاعره که شریعت‌گرا و مدافع سنتی معارف دینی‌اند، کوتاهی نکرده و مکتب کلامی اشاعره را قدح و رد نموده‌اند؛ زیرا اشاعره همانند دیگر مدافعان تعقل و نظوروری، پای از سنت و حدیث بیرون کشیده و به انحراف افتاده‌اند. اشاعره نیز موضع خصومت آمیزی بر ضد اهل حدیث دارند.[41]

فقه اهل حدیث

ابن ندیم (م.385ق.) فقیهانی همچون سفیان ثوری، ابن ابی ذئب (م.159ق.)، ابن ابی الزناد (م.174 یا 180ق.)، سفیان بن عیینه، محمد بن فضیل ضبی (م.195ق.) نگارنده المناسک، فضل بن دُکین نگارنده المناسک، حماد بن سلمه دارای کتابی در مناسک، و ابو عبدالله قریابی کبیر نگارنده المناسک را با عنوان «فقیهان اصحاب الحدیث» معرفی کرده و به تاریخ و تحولات و نام‌آوران حدیث‌گرایی در حوزه فقه پرداخته است.[42] این گزارش نشان می‌دهد که فقه اصحاب حدیث در سده سوم ق. شکل ویژه خود را یافته و صاحب جایگاهی در تاریخ این دانش شده بود.

در سده اول ق. تابعان نخستین در فهم شریعت خود را با نسل جوانی از شاگردانشان رویارو دیدند که به فقه فرضی و تقدیری رو آورده، از چارچوب سنت و حدیث بیرون می‌شدند. در نسل دوم تابعان در مکه، گرایش به پدیده‌آرایی (طرح مسائل فرضی و تقدیری و احتمالی در فقه) بیشتر بود؛ اما در مدینه هنوز بر تقدیرستیزی اصرار می‌ورزیدند. پیدایش پدیده‌آرایی در بصره با حجاز پیوندی تاریخی داشت.[43] در نیمه دوم سده دوم ق. فقه نظام‌گرا به فقه تدوینی تبدیل شد[44]، در حالی که مکتب فقهی مدینه در استنباط مسائل فقهی بر حدیث تکیه داشت و فراوانی احادیث، آن‌ها را از مراجعه به رأی بازداشت و کمتر مسئله‌ای پیش می‌آمد که در کتاب و سنت یا آثار صحابه، مستندی نداشته باشد. اما کوفیان به دلیل کمبود حدیث بر اثر بازدارندگی خلفا از تدوین و کتابت حدیث، به رأی رو آوردند و مسائل فرضی در فقه طرح کردند و فقه مبتنی بر نظر و رأی را شکل دادند.[45]

البته در میان حدیث‌گرایان کسانی مانند عطاء بن ابی رباح، مفتی مکه، که در پاره‌ای از نظریاتش به فقه رأیی و اجتهاد گرایش داشت، یافت می‌شدند. سفیان بن عیینه به اصحاب حدیث آموزش می‌داد که در فقه حدیث بکوشند تا مغلوب اصحاب رأی نشوند؛ زیرا به گفته او، در سخن ابوحنیفه چیزی نبود که درباره آن یک یا چند حدیث نباشد.[46] نعمان بن ثابت ابوحنیفه (م.150ق.) جریان رأی‌گرا را در فقه به اوج رساند. او معتقد بود دین جز رأی نیکو نیست.[47] در منابع اهل سنت، گاه ابوحنیفه را در زمره سلف و بر راه اهل حدیث معرفی کرده‌اند.[48] ابراهیم بن یزید نخعی (م.96ق.) سرکرده اهل رأی و قیاس و شیخ حماد بن ابوسلیمان، شیخ ابوحنیفه، بود که در یافتن علل و حکمت‌های احکام کوشا بود و به آرای عقلی خود رجوع می‌

کرد. [49] زُفَر بن هذیل (م. 158 ق.) شاگرد ابوحنیفه نیز در بصره به رأی گرایش داشت. [50] اوزاعی [51] در نقد رأی گرای ابوحنیفه، او را نه از باب رأی گرای بلکه از باب رد حدیث نبوی نقد می نماید. برخی از اهل حدیث، ابوحنیفه را از این باب که خبر واحد صحیح را رد می کند، نکوهش و نقد می نمایند. [52] حمّیدی که بیشترین تأثیر را از سفیان بن عیینه و شافعی پذیرفته [53]، از منتقدان ابوحنیفه بود و در حلقه درس خود در مسجد الحرام به وی بد می گفت. [54]

در منابع شیعی، مالک بن انس به شیخ فقیهان و اصحاب الحدیث نام بردار است. [55] دیدگاه های تابعانی چون سعید بن مسیب، ابن شهاب زهری (م. 124 ق.) و عروّه بن زبیر در شکل گیری فقه نظری مالک بن انس (م. 179 ق.) نقش داشته است. در سراسر الموطأ افزون بر آرای صحابه، فتاوی و سیره تابعان مدنی گنجانیده شده است. مالک بر فقیهان اثرگرای پیش از خود تأثیر نهاد و از این جهت با اخلاف اصحاب حدیث پیوند دارد. او در شیوه فقاقت از استادان اهل رأی خود نیز تأثیر آشکار پذیرفته و در چارچوبی محدود، به قیاس و شیوه رأی گرایانه رجوع کرده است. [56] مالک بیش از هر چیز به اجماع و عمل مدنیان شکل مدون فقهی داد. سنت مدنیان که به اجماع اهل مدینه نیز تعبیر می شد، آن قدر مهم بود که موضوع نظروزی و تأمل شافعی در برساختن بنیادهای مباحث اصولی در الرساله قرار گرفت. [57]

فقه دانشوران و محدثانی چون مسلم بن خالد زنجی و سفیان عیینه در میراث فقهی شافعی نمودار است. [58] فقه محمد بن ادریس شافعی مکی (م. 204 ق.) در کلیت و ساختار با اصحاب حدیث منطبق بود و تأثیری روشن بر اهل حدیث گذاشت. [59] از نظر او، حجیت قیاس محدود به موارد ضروری و فقدان نص است. نظر و عمل شافعی در موضوع قیاس آن قدر ابهام و تعارض داشت که برخی را واداشت تا به طرح این نکته پردازند که شهرت شافعی در عمل به قیاس، به اندازه شهرت ابوحنیفه در عمل به رأی بود. شافعی نقطه تحولی مهم در فقه اصحاب حدیث بود و شرایط مساعدی را فراهم آورد تا احمد حنبل و اسحق راهبویه طرحی نو در فقه اصحاب حدیث دراندازند. [60] شافعی دانش را به دو نوع تقسیم کرد: علمی که از نص قرآنی یا حدیث عام نبوی می آید و در گزارش و فهم آن اختلاف نظر وجود ندارد؛ و دیگری علمی که از خبر خاص نشأت می گیرد. [61] وی بر اساس این تقسیم بندی، به بررسی مبانی فهم خبر خاص پرداخته و سپس معنی اجماع، قیاس، اجتهاد، استحسان و اختلاف را تبیین کرده است. این مباحث او، بیانی نظری از خاستگاه اختلاف میان روش اهل حدیث با اهل رأی در مراجعه به منابع استنباط است.

احمد حنبل (م. 241 ق.) را که حدیث گرای در روزگار او به کمال رسید، امام اهل حدیث خوانده اند. [62] او در هر مسئله چنانچه از حدیث و سنت صحابه مدرکی نمی یافت، از اجتهاد پرهیز می کرد و در پرداختن به مسائل فقهی بر شیوه پیشینیان بود. [63] همچنین اسحق بن راهبویه که از بزرگان اصحاب حدیث و تابع احمد حنبل بود و در حدیث به شناخت معانی الحدیث توجه داشت، همین روش را دنبال می کرد. [64] در سده های متأخر، ابن قیم جوزیه، ابن تیمیه (م. 728 ق.) و بعدها محمد عبدالوهاب (م. 1206 ق.) به عنوان جریان سلفی و تندرو در حدیث گرای تابع مشرب احمد حنبل بوده اند. ابن تیمیه خود را مجتهد می دانست و از کسی تقلید نمی کرد. [65]

نقش اهل حدیث در علوم اسلامی

اهل حدیث در تفسیر پیشتاز بودند. تفسیر ضحاک بن مزاحم [66] در گردآوری روایات تفسیری پیشگام است. نقش اسماعیل بن علی (م. 193 ق.) از دانشوران حدیث گرا، در گزارش روایات

قصص انبیا، سرگذشت صحابه و تابعین، رویدادهای آغاز اسلام، و مقتل عثمان قابل توجه است. [67] ابو عبید قاسم بن سلام در مقاتل نگاری نقشی مؤثر داشت و اثری با عنوان مقتل الحسین [68] نگاشت. طبری (م. 310 ق.) با نگارش تاریخ الرسل و الملوک، دانش تاریخ از دیدگاه اهل حدیث را کمال بخشید.

محنه خلق قرآن

در ماجرای خلق قرآن (218 ق.) [69] گروهی از اصحاب حدیث از بیم جان و با فشار حکومت عباسی مدافع اعتزال، به مخلوق بودن قرآن تن دادند. احمد حنبل زیر بار اجبار حکومت نرفت؛ اما در منابع، سخنان گوناگون در باب ماهیت قرآن از او گزارش کرده اند. احمد بیش از هر چیز تعمق و خوض در این مسئله را نمی پسندید. [70] از کسانی چون اسماعیل بن علیہ دانشور بصره [71] و هشام بن عمار (245 ق.) دانشور شام [72] از باورداران نظریه خلق قرآن نام برده اند. در موضوع خلق قرآن، آن چه همواره مورد تأکید اصحاب حدیث و سلف بود، کلام الله بودن قرآن است. از این رو، آن ها بیشتر از این باره قرآن نمی گفتند و اجازه گفتن نیز نمی دادند. [73]

امامت و خلافت از نظر اصحاب حدیث

جریان غالب در محافل اهل حدیث کوفه، برتر شمردن حضرت علی بر عثمان بود. حتی گاه از برتری علی بر شیخین سخن به میان می آمد. [74] تفضیل شیخین به عنوان نظریه عمومی اصحاب حدیث یاد شده [75] و گزارش مخالف آن نیز از اهل حدیث در دست است. [76] آنان در مسئله امامت به نظریه اختیار اعتقاد دارند و قائل به نص نیستند. [77] در عین حال، اعتقاد به وجود نص بر امامت ابوبکر را به برخی از ایشان نسبت داده اند. [78] آن ها خوارج و معاویه را که در برابر امام علی ایستادند، گمراه می دانند. [79]

بعد از ظهور احمد حنبل، این اندیشه در محافل اهل حدیث غلبه یافت که اطاعت از امامان مسلمین لازمه پیروی از سنت است. [80]

ابوحنیفه

در تعلیل دشمنی اصحاب حدیث با اصحاب رأی می گفت: ما خلافت علی را ثابت می کنیم و آن ها نمی کنند. [81] گویند احمد حنبل به ترتیب چهارگانه خلفا باور داشت و فضیلت آنان را به ترتیب تاریخی می پذیرفت [82] و در قولی حتی پس از تفضیل ترتیبی خلفای سه گانه، درباره بعدی ها سکوت می کرد. [83]

عقاید اصحاب حدیث

اصحاب حدیث در طرح مسائل به شیوه جدلی و نه برهانی، به بحث رو آورده، عباراتی همسان به کار برده اند. آن ها بر این باورند که حدیث ما را از دیگر منابع معرفتی که خاستگاهشان به باور و رأی انسانی بازمی گردد، بی نیاز ساخته و همه مسائل و موضوعات و عقاید را در بر گرفته است. از این رو، نقصانی در حدیث نیست تا به رأی رجوع کنیم. [84] همچنین در بیان سعی دارند بر «الفاظ آثار» بمانند و از ارائه تحلیل و دیدگاه نو بپرهیزند. آنان در مخالفت با نظر مرجئه، ایمان را قول و عمل می دانند. از نظر آن ها، ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل جوارحی است. [85] بحث درباره این که اسمای الهی غیر یا عین ذات او است، بدعتی ساخته متکلمان است و تنها می توان گفت که اسماء الله نام های نیکوی خدایند. [86] مالک بن انس در مسئله صفات به ویژه درباره استوا بر عرش، اصل صفت را ثابت نموده و بر ظاهر تطبیق داده و کیفیت آن را مجهول دانسته است. [87] احمد حنبل در بررسی احادیث صفات، نگرش عقلی در فهم این احادیث را نمی پذیرفت. [88] از نظر اهل حدیث، خداوند با دستانش آدمرا آفرید و دستان خدا در انفاق به هر که خواهد، باز است؛ اما کیفیت آن معلوم نیست. [89] اهل حدیث با این که

به صفات الهی باور دارند، از تشبیه می‌گیرند. [90] بحث کیفیت مجهول صفات الهی [91] در مباحث دانشورانی چون عبدالعزیزماجشون (م. 166 ق.) و مالک بن انس که در مسائل عقیدتی تنها به نص اکتفا می‌نمودند و عدول از آن را باور نداشتند، بازتاب یافته است. [92]

از دیدگاه اهل حدیث، قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است. [93] اصحاب حدیث باور دارند که افعال مردمان آفریده خدا است. [94] از نظر احمد حنبل، سنت منحصر در تمسک به سیره صحابه و ترک بدعت است و از این سنت، می‌توان معارف قرآن را فهمید و تفسیر کرد. [95] احمد کتاب الرد علی الجهمیه را نوشت. [96] او سخت با جدل و مناظره و کلام مخالف بود و پیروانش را از نظروزی در مسائل کلامی همچون خلق قرآن پرهیز می‌داد و به رؤیت خدا در قیامت و شفاعت پیامبر ایمان داشت. آن چه تعالیم احمد حنبل را از حدیث گرایان پیشین متمایز می‌ساخت، بیشتر مربوط به برخورد با نصوص اعتقادی بوده است. اعتقاد او به حقانیت نصوص مأثوری که مفهوم آن‌ها به اجمال دانسته می‌شود، از پرهیز سخت او از هر گونه تأویل عقلی نشأت می‌گیرد. [97] در اعتقادنامه سفیان ثوری نیز بر پاره‌ای از این مسائل تأکید شده است. او به عدم خلق قرآن، قول و عمل بودن ایمان، بحث صفات و ذات الهی و بلا کیف بودن نزول الهی باور دارد. [98] در منابع، با نام اعتقادنامه به عقیده ویژه هر یک از دانشوران حدیث‌گرا پرداخته شده است. از جمله به عقاید مالک بن انس، اوزاعی، عبدالله مبارک، سفیان عیینه، امام شافعی، عبدالله حمیدی، ابوعبید قاسم بن سلام (م. 224 ق.)، اسماعیل بخاری (م. 256 ق.)، محمد بن یحیی ذهلی (م. 258 ق.)، محمد بن جریر طبری (م. 310 ق.)، ابوعثمان صابونی (م. 449 ق.)، خطیب بغدادی (م. 463 ق.)، نصر مقدسی (م. 490 ق.)، محفوظ کلوذانی حنبلی (م. 510 ق.)، احمد سلفی (م. 576 ق.) و دیگر اصحاب حدیث پیرامون صفات و ذات الهی، قدر و اختیار، ایمان، خلق قرآن، رؤیت خدا، ارتکاب کبیره، شفاعت نبوی، صحابه و پرهیز از کلام و جدل اشاره کرده‌اند. [99] بسیاری از اینان درباره عقاید و مبانی اهل حدیث کتاب نوشته‌اند. [100] البته درباره اتفاق اصحاب حدیث در تمامی این مسائل نباید اغراق کرد؛ زیرا از اوایل سده دوم ق. همواره اختلاف روش و نظر میان جناح‌های گوناگون اصحاب حدیث در برخورد با مسائل عقیدتی وجود داشته است. [101] اهل حدیث در شناخت معارف دینی به رغم تفاوت‌ها و گاه تعارض‌ها، نقاط عقیدتی مشترک دارند. به گفته ابن قتیبه، عقیده به جبر و نامخلوق بودن قرآن و رؤیت خداوند در قیامت از باورهای مشترک اهل حدیث است. [102]

در زمانی که توجه به حدیث و تدوین آن شکل گرفت، حدیث‌گرایی و ارزشمند شدن هر حدیث موجب شد تا بسیاری از احادیث ضعیف و اسرائیلیات وارد دستگاہ فکری اصحاب حدیث اهل سنت شود. یکی از نقدهای مخالفان به نیاز مبرم و افراطی اصحاب حدیث به حدیث در مشروعیت دادن به عقاید خود بازمی‌گردد. حدیث‌گرایان به سبب اتکا بر ظاهر احادیث، دچار جزمیت و خطا شدند و تاجر‌گرایی را به اوج رساندند. اصحاب حدیث حتی تا آن جا پیش رفتند که معتقد شدند سنت می‌تواند قرآن را نسخ کند و اعتقاد به عَرْض حدیث به قرآن را به زنادقه نسبت دادند. خاستگاه این معضل از آن جا بود که احادیث نبوی با جعلیات فرقه‌های غیر مسلمان آمیخته بود. [103]

نقد دیگر مخالفان درباره اهل حدیث و حشویه که گروهی از همین اصحاب حدیث هستند [104]، مربوط به سخن آن‌ها در امکان ارتکاب گناه، به استثنای دروغ، از جانب پیامبران است. سید مرتضی پس از اشاره به این دیدگاه، یادآوری می‌کند که برای پاسخ به این نظر نادرست اهل حدیث و حشویه، کتاب تنزیه الانبیاء را نوشته است. [105]

در گزارش کتاب‌های فرقه شناسی، در بحث صفات الهی، تشبیه و تجسیم‌گرایی، بیشتر از دیگر فرقه‌ها -ها به اهل حدیث و اصحاب مالک و شافعی و احمد حنبل نسبت داده شده

است. [106] شهرستانی در گزارشی تا حدودی متعارض از این موضوع، زمینه شکل گیری اهل حدیث را در پرهیز آن ها از تشبیه و تکیه بر نصوص کتاب و سنت دانسته است. در عین حال، همو به گروهی از اهل حدیث یعنی حشویه، تشبیه در صفات را نسبت می دهد. [107] افزون بر این نقدها، مخالفان اصحاب حدیث، گروهی از حشویه حدیث گرا را قائل به تحریف قرآن دانسته، باور به پیدایش نقصان در قرآن را به آن ها نسبت می دهند. در توضیح این عقیده، اصحاب حدیث درباره قرآن گفته اند: وجود پاره ای احادیث و گزارش های ضعیف و جعلی و التزام و تعصب حدیث گرایان به این گزارش ها، خاستگاه چنین نگرشی شده است. [108]

نقد دیگر بر اهل حدیث، ناتوانی آن ها در تبیین مسائل و مباحث عقلی است. آن ها بر این باورند که بحث از این که صفات عین ذات یا غیر ذات هستند و نیز اصطلاحات کلامی و فلسفی در سخنان سلف به کار نرفته اند. از این رو، این مفاهیم را در تبیین معارف اسلامی به کار نمی برند و این اصطلاحات را کلماتی توخالی و تهی از معنی می دانند. [109]

پی نوشت ها

- [1]. الايضاح، ص7.
- [2]. الاعلان بالتوبيخ، ص43.
- [3]. الملل و النحل، شهرستانی، ج1، ص206.
- [4]. الانتصار لاصحاب الحدیث، ص44.
- [5]. اعتقاد اهل السنه، ص9.
- [6]. تدریب الراوی، ج1، ص29-31.
- [7]. مفتاح الجنه، ج1، ص8-12.
- [8]. اثر علل الحدیث، ج1، ص50-51.
- [9]. شرف اصحاب الحدیث، ص6.
- [10]. شرف اصحاب الحدیث، ص92.
- [11]. نک: الجرح و التعديل، ج2، ص27.
- [12]. نک: الاتجاهات الفقهيه، ص190-250.
- [13]. شرف اصحاب الحدیث، ج1، ص10.
- [14]. شرف اصحاب الحدیث، ص45-46؛ اعتقاد ائمة الحدیث، ص79؛ اعتقاد اهل السنه، ص9-10.
- [15]. فرق الشيعه، ص7؛ اعتقاد اهل السنه، ص13.
- [16]. نک: المدرسة الحديثية، ج1، ص53-322.
- [17]. المدرسة الحديثية، ج1، ص33-35.
- [18]. الاحكام، ج2، ص114؛ الاتجاهات الفقهيه، ص39.
- [19]. نک: دانشنامه کلام اسلامی، ج1، ص564.
- [20]. ابن حنبل حیات و عصره، ص88-90.
- [21]. الازمة العقيدية، ص140.
- [22]. الملل و النحل، شهرستانی، ج1، ص104.
- [23]. الازمة العقيدية، ج1، ص162-168.
- [24]. نک: الاتجاهات الفقهيه، ص335-337.
- [25]. اعتقاد اهل السنه، ص9-10.
- [26]. نک: الانتصار لاصحاب الحدیث، ص4-5، ص75-82.
- [27]. اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص220-221.

- [28]. الجرح و التعديل، ج1، ص4، 13.
- [29]. معجم الفاظ الفقه، ص75.
- [30]. شرح اصول كافي، ج11، ص257؛ ج12، ص334.
- [31]. الانتصار لاهل الحديث، ج1، ص11.
- [32]. اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص220.
- [33]. كشف المراد، ص24، «پاورقی».
- [34]. نك: الملل و النحل، ص103.
- [35]. اضواء على السنة المحمدية، ص396، «پاورقی»؛ معجم لغة الفقهاء، ص71.
- [36]. احسن التقاسيم، ص379.
- [37]. طبقات الشافعية الكبرى، ج2، ص141.
- [38]. تأويل مختلف الحديث، ص21.
- [39]. تأويل مختلف الحديث، ص21-22.
- [40]. الاعتبار فى الناسخ و المنسوخ، ج1، ص167؛ الانتصار لاهل الحديث، ص7.
- [41]. نك: الازمة العقيدية، ج1، ص105، 129، 145، 150، 173.
- [42]. الفهرست، ص281-287.
- [43]. دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج9، ص113-114.
- [44]. دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج9، ص113-114.
- [45]. الاصابه، ج1، ص59.
- [46]. معرفة علوم الحديث، ص25، 66.
- [47]. تاريخ بغداد، ج13، ص387-390.
- [48]. نك: اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص10.
- [49]. الفهرست، ص285؛ جامع المقاصد، ج1، ص16.
- [50]. الفهرست، ص256.
- [51]. نك: دائرة المعارف الاسلاميه، ج5، ص1406-1408.
- [52]. اضواء على السنة النبويه، ج1، ص369.
- [53]. نك: طبقات الشافعية الكبرى، ج2، ص140.
- [54]. تاريخ بغداد، ج13، ص36، 408؛ دانشنامه جهان اسلام، ج14، ص235.
- [55]. الانتصار، ص420.
- [56]. دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج9، ص116-117.
- [57]. نك: الرساله، ص533-536، «پاورقی».
- [58]. دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج9، ص115.
- [59]. نك: الاتجاهات الفقهييه، ص261.
- [60]. دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج9، ص117-118.
- [61]. الرساله، ص357-359.
- [62]. الانتقاء، ص107.
- [63]. ابن حنبل حياته و عصره، ص73.
- [64]. الانتقاء، ص109.
- [65]. دائرة المعارف بزرگ اسلامى، ج3، ص172، «ابن تيميه».
- [66]. الفهرست، ص36.
- [67]. نك: انساب الاشراف، ج5، ص73؛ تاريخ طبرى، ج3، ص291.

- [68]. الانساب، ج1، ص178.
- [69]. تاریخ طبری، ج7، ص197-203.
- [70]. نک: ابن حنبل حیاتہ و عصرہ، ص108-115.
- [71]. تاریخ بغداد، ج6، ص227-237.
- [72]. میزان الاعتدال، ج4، ص302-303.
- [73]. نک: السنہ، ج1، ص136، 139، 151-155.
- [74]. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج9، ص120.
- [75]. اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص23؛ نک: اباکار الافکار، ج5، ص317.
- [76]. میزان الاعتدال، ج2، ص248.
- [77]. غاية المرام، ص376.
- [78]. اباکار الافکار، ج5، ص140.
- [79]. الجمل و النصرہ، ص68.
- [80]. طبقات الحنابلہ، ج1، ص243-244؛ اسلام پژوهشی تاریخی و فرهنگی، ص337.
- [81]. وضوء النبى، ج1، ص375.
- [82]. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج9، ص121، «اصحاب حدیث».
- [83]. طبقات الحنابلہ، ج1، ص241-246.
- [84]. نک: شرف اصحاب الحدیث، ص9.
- [85]. قواعد العقائد، ص148.
- [86]. اعتقاد اهل السنہ، ص111.
- [87]. اعتقاد اهل السنہ، ص23؛ الازمة العقیدیه، ج1، ص4.
- [88]. طبقات الحنابلہ، ج1، ص241.
- [89]. اعتقاد ائمة الحدیث، ص51.
- [90]. اعتقاد اهل السنہ، ص15.
- [91]. اعتقاد ائمة الحدیث، ص50.
- [92]. نک: مقالات الاسلامیین، ص586؛ اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص229.
- [93]. اعتقاد ائمة الحدیث، ص57.
- [94]. اعتقاد ائمة الحدیث، ص57، «پاورقی».
- [95]. طبقات الحنابلہ، ج1، ص241.
- [96]. الفهرست، ص285.
- [97]. اسلام پژوهشی تاریخی و فرهنگی، ص338.
- [98]. اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص23.
- [99]. اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص20-135.
- [100]. اعتقاد ائمة السلف، ج1، ص217؛ اعتقاد اهل السنہ، ص5-6.
- [101]. میزان الاعتدال، ج2، ص127؛ اسلام پژوهشی تاریخی و فرهنگی، ص338.
- [102]. تأویل مختلف الحدیث، ص22.
- [103]. الملل و النحل، سبحانی، ج1، ص129-130.
- [104]. نک: دانشنامه جهان اسلام، ج13، ص491-495، «حشویه».
- [105]. الذخیره، ص338.
- [106]. تبصرة العوام، ص76.
- [107]. الملل و النحل، شهرستانی، ج1، ص105-106.

[108]. الذخیره، ص 362-363.

[109]. كشف المراد، ص 431.